

ششمین نشست از مجموعه نشست‌های علمی نهج البلاغه برگزار شد. سخنران ویژه این نشست دکتر بخشعلی قنبری پژوهشگر نهج البلاغه به دلیل مشکل ارتباطی نتوانستند در جلسه حضور پیدا کنند. مدیر فرهنگی دانشگاه دکتر علی اکبر محمدی در سخنانی مباحثی را درباره کاربرد چند مفهوم وفای به عهد در قرآن مطرح کرد.

وی در آغاز سخن، به مباحث نشست اول گریزی زد و پیرو سخن دکتر قنبری بر فقدان و فقر اخلاقی و عدالت‌محوری تأکید کرد و یادآوری نمود که دو مانع، پیشتر در جلسه قبل نهج البلاغه بررسی گردید که شامل: ۱- نبود عشق یا کمبود شناخت و عشق به خدا ۲- حبّ نفس می‌شد. این دو عامل، مانع اصلی در وفاداری انسان به عدالت‌خواهی به شمار آمد.

در مورد وفای به عهد که قرار بود در این جلسه مطرح شود آیات متعددی داریم. در مرحله اول، در سوره یس می‌خوانیم که: اَلَمْ اُعْهِدْ اِلَيْكُمْ يٰۤاِبْنِي اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ ای آدمیان چه شده که در عهدی که با خدا بسته‌اید، وفادار نیستید؟ منظور عهدی است که مربوط به یکتاپرستی و یگانه‌پرستی و بازگشت به خود و خدا است. چرا به سوی شیطان که دشمن آشکار است، می‌گروید؟ در حالی که از راهی که او رفته نباید رفت و هر جا نشانی از او هست باید پرهیز کرد: وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. بنابراین اولین عهد را خداوند از انسان گرفته که فرموده است از شیطان پیروی مکن. یا در همین رابطه در سوره بقره آیه ۸۰ فرمود: فَلَنْ يُّخْلِِفَ اللّٰهُ عَهْدَهٗ: خداوند هرگز پیمان شکنی نمی‌کند.

به نظر می‌رسد وقتی انسان در انجام این تعهد همراه خداوند نیرومند گردد و کمتر دچار لغزش شود، باعث می‌شود که مقام انسانیت را از دست ندهد. زیرا به دلیل حضور روح خدا در انسان، اسماء الهی به نوعی در انسان هم به ودیعه نهاده شده است. بی‌دلیل نیست که انسان را عالم اصغر خوانده‌اند و یا جهان اکبر را در وجود انسان نهفته می‌دانند: اُتْرَعَمَ اَنْكُ جَرْمِ صَغِيرٌ و فَيْكِ اَنْطُوٰی الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ؛ یعنی تو مجموعه‌ای از عوالم وجود هستی، گمان مبر که همین حجم و جرم اندک و ناچیز هستی. این انسان است که باید آن اسماء الهی را در خود پیدا کرده و در جهت تقویت آن بکوشد. در اینصورت است که روز به روز به قرب الهی نزدیک‌تر می‌گردد. رفتار، کردار و گفتار آدمی به آنچه خداوند می‌پسندند نزدیک‌تر می‌شود. وانگهی انسان در جامعه متخلق به اخلاق الهی می‌شود.

در واقع مفهوم اینکه می‌فرماید: از روح خودم در انسان دمیدم، همین است یعنی همه ویژگی‌های خوب و اخلاق‌مدار و اسماء‌الله در انسان خلاصه شده و انسان‌هایی که می‌خواهند بهره‌مند باشند و خود را به خدا نزدیک کنند باید این وجه از زندگی خود را پررنگ‌تر کنند. دو بُعد مادی و معنوی یا فرا زمینی در انسان وجود دارد که همه خوبی‌های و مهربانی‌ها به بُعد غیر مادی و فرازمینی او برمی‌گردد و انسان همیشه در کشاکش این مسئله است که می‌باید هم مادیت وجودی و هم روحانیت وجودی خویش را با نظم و هماهنگی به پیش ببرد. بنابراین با توجه به این آیه که فرمود: خدا پیمان شکن نیست یعنی انسان نیک و مؤمن هم، پیمان شکن نیست و نباید باشد؛ مگر این که بُعد مادیت او غلبه و برتری یافته باشد که در این صورت بارها شاهد عدم تعهد او در مسائل فردی و اجتماعی خواهیم بود.

در آیه‌ای دیگر با بیان نشانه‌های خردمندان حق‌جو می‌پردازد که بیش از هر چیز، وفای به عهد و پیمان می‌کنند؛ می‌فرماید: اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ الَّذِيْنَ يُوْفُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا يَنْقُضُوْنَ الْمِيْثَاقَ: این اولوالباب و خردمندان هستند که پیمان خدا را نمی‌شکنند و به عهد او وفا می‌کنند. پر واضح است که هر چه شناخت انسان نسبت به خدا و خود و جهان بیشتر شود، دانا و آگاه گردد، به پیمان یکتاپرستی و پرهیز از خواسته‌های شیطانی، نفسانی و دنیایی وفادار خواهد بود. او پیمان‌شکن نیست. به همین دلیل است که هر شناخت انسان بیشتر شود، داناتر شود، در برابر خدای بزرگ از خشیت بیشتری برخوردار می‌شود. در روایت هست که « اِذَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ، زَادَ اَدْبُهٗ وَتَضَاعَفَ خَشِيَّتُهٗ لِرَبِّهٖ»؛ هر چه دانایی انسان بیشتر شود، ادب و اخلاق او بیشتر شده و خشیت او در پیشگاه خدای عالم مضاعف می‌گردد.

در سوره مائده می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ »؛ ای مؤمنان وفا کنید به عهد و پیمانی که بستید. با توجه به بافت سخن، این عهد و پیمان، به تعهداتی برمی‌گردد که انسان در جامعه آن را پذیرفته است و وظیفه دارد متعهد به اجرای آن باشد.

در باره عهد، به آیه دیگری از سوره معارج اشاره می‌کنم: « وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ » (۳۲) و الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ (۳۵)؛ آنان که رعایت کننده امانت‌ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت‌های خود قیام می‌کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت‌ها گرامی داشته می‌شوند.

خدای بزرگ انسان را سفارش می‌کند که در امانت که نوعی تعهد و پیمان است وفادار باشند. به عهدی که بسته‌اند وفادار باشند. باری دیگر شاهد این مفهوم عهد در سوره انعام هستیم: « وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ». (سوره انعام، آیه ۱۵۲) به عهد الهی وفا کنید این چیز است که خدا شما را به آن سفارش کرده است که پند گیرید. هوشیار باشید که پیمان‌شکن نباشید.

همچنین می‌فرماید: « الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا » (سوره بقره، آیه ۱۷۷)؛ نیکوکاران کسانی هستند که به عهد خود هنگامی که عهد بستند وفا می‌کنند. در آغاز این بحث اشاره کردم که همه اسماء الهی به نوعی در انسان به ودیعه نهاده شده است. اینجا هم با آیه - ای روبرو هستیم که می‌گوید خداوند از همه به عهد و انجام تعهد وفادارتر است: « وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ؛ چه کسی به پیمان‌ش پای بندتر از خداست. » (توبه، آیه ۱۱۱). خداوند منان، کمترین احتمال پیمان‌شکنی را نسبت به خود قاطعانه مردود می‌شمارد: « فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ؛ خداوند هرگز پیمان شکنی نمی‌کند. » (بقره، آیه ۸۰). آن گاه بندگان مؤمن خود را نیز به وفاداری و پای بندی به تعهداتشان فرا می‌خواند و از نقض عهد و بی‌وفایی بازمی‌دارد. همه ما مسئول هستیم. یعنی از ما پرسیده می‌شود. به تعهدی که داده‌ایم و چقدر عامل بوده‌ایم. فرمود: « وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ و هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید مگر آنکه راه خیر و طریق بهتری (به نفع یتیم) منظور دارید، تا آنکه به حد بلوغ و رشد خود برسد، و همه به عهد خود باید وفا کنید که البته (در قیامت) از عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

ولی آیه‌ای که بسیار هشدار دهنده است و همواره آدمی باید نصب العین خود قرار دهد، آیه دوم سوره صف است: چرا به آنچه می‌گویید عامل نیستید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ الا ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی به زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید؟

همه ما در زندگی فردی و اجتماعی خود روزانه با این مسائل در ارتباط هستیم و در بحث جلسه قبل آقای دکتر قنبری گفتند کمبود عشق به خدا و حب نفس دو مانع بسیار بزرگ است که انسان نتواند خود را کنترل کند و گاهی در وفای به عهد کوتاهی می‌کند. به نظرم بحث وفای به عهد بر می‌گردد به ادب و اخلاق. اهل معرفت معتقد هستند که ادب دو گونه است: الأدب أدبان: أدب السرّ وأدب العلانیة فأدب السرّ طهارة القلوب وأدب العلانیة حفظ الجوارح من الذنوب؛ ادب ظاهر و ادب باطن. ادب باطن طهارت قلب است و آن چیزی که مربوط به ادب ظاهر است همان تطهیر اعضاء و جوارح و اندام بدن از گناهان است. اگر این دو بُعد را در نظر بگیریم (ظاهر و باطن)؛ ایمان و تعهد اخلاقی است که آدمی را با ادب بار می‌آورد. یعنی انسان اخلاق‌مدار، عدالت-محور، حق‌مدار. مگر نگفته‌اند که قلب مؤمن، عرش خداوند است. یعنی قلبی که تطهیر یافته باشد. از هر گونه ناپاکی و پلشتی زدوده شده و به اخلاق الهی آراسته گشته است. وقتی خدا نظر کرده باشد بر قلب انسان، رفتار و گفتار و کردار آدم جلوه‌خدایی می‌پذیرد و نگاه او به طبیعت و پدیده‌های خدا یک نگاه متفاوت می‌شود و به هر سو بنگرد، خدا را می‌بیند. در برابر او خشیت دارد، خوف دارد. « انما یخشى الله من عباده العلماء؛ از اینکه بر خلاف آن عهد و پیمان رفتار کند، پرهیز می‌کند و مورد پسند دیگران هم قرار می‌گیرد. چون همگان ذاتاً زیباپسند هستند.

بنابریان اگر می‌خواهیم به قرب الهی برسیم باید ادب داشته باشیم. یعنی پاکی درونی و بیرونی داشته باشیم و از هر جز خداست می‌باید پرهیز کرد. همه محبت‌ها و دوستی‌ها در مسیر الهی که باشند ارزش پیدا می‌کنند و گرنه بازدارنده هستند. در ادامه نشست، دکتر فرهنگ‌فر مسائلی را بیان کرد و این پرسش را هم مطرح کرد که چرا وجود مضامینی که در این گفته‌ها وجود دارد عمل به آنان خیلی کم است؟

دکتر محمدی در پاسخ نظر خود را اینگونه بیان کرد که کمبود عشق به خدا، عدم شناخت درست و کافی از خداوند و حب نفس از عوامل اصلی است. وقتی دنیا در چشم کسی بزرگ شد محبت او به خدا کم می‌شود و در یک قلب دو عشق نمی‌گنجد. کسی که دنیا در چشم او بزرگ جلوه کند و جایگاه برجسته‌ای در دید او داشته باشد بر محبت خداوند غلبه می‌یابد و محبت خدا در دل او توسعه پیدا نمی‌کند. محبت غیر خدا باید گذری باشد و نباید ریشه کند و در دل بماند، نباید دل، خانه ملکی او شود. اجاره‌ای باشد اشکال ندارد. قلب انسان ملک خداست و لذت‌های دنیوی وقتی برای او بزرگ شد در عمل، آنها را بر خدا ترجیح می‌دهد.

این عالمان هستند که وقتی محبت خدا در دل آنها زیاد می‌شود خشیت خدا در وجودشان بیشتر می‌شود. مقاومتشان در مقابل مسائل دنیایی و حب نفس بیشتر می‌شود.

در ادامه دکتر محمدی برای تکمیل بحث خود به نامه ۳۱ نهج البلاغه اشاره کرد. «قلب انسان جوان و نوجوان مثل یک زمین خالی است و هرچه از بذر در آن انداخته و کاشته شود، زمین و قلب، آن را پذیرا است و آن را جذب می‌کند، آن را کمال می‌بخشد، رشد می‌دهد. چه خوبی‌ها و چه ناپسندها. وقتی قلب درگیر مسائل دنیایی شود و دنیا در چشم او عزیز و لذت‌بخش شود قلب او سخت می‌شود و دیگر پذیرای خوبی‌ها نخواهد بود و یا تغییر و اصلاح قلب و نفس، بسیار سخت می‌شود. این را گفتم که اشاره‌ای دوباره داشته باشم به اینکه طهارت قلب، اخلاق و ادب می‌آورد. انسان را متعهد می‌کند که وفادار باشد و پیمان‌شکن نگردد. و این در زمان نوجوانی و جوانی باید شکل بگیرد و در طول زندگی، انسان با استقامت و مقاومت، بر این عهد بماند.

از این روست که حضرت امیر می‌فرماید: «ای حسن! من اقدام کردم به تربیت کردن تو، پیش از آن که قلب تو قسی و سخت شود و وقتی که ذهن و اندیشه و قلب تو درگیر مسائل دیگر شود».

در اینجا بحث اصلی متمرکز بر تطهیر قلب مطرح است. در ابتدای سوره انبیاء، خداوند علت غفلت انسان‌ها از حسابرسی و رستاخیز و قیامت را اشتغال به دنیا می‌داند. می‌گوید: «حسابرسی مردم دارد نزدیک می‌شود در حالی که همه در غفلت به سر می‌برند و سرگردان هستند؛ هر چه ذکر نو و جدیدی از خدا و یادی از حسابرسی، به سوی انسان می‌آید، آن را ملعبه و بازی می‌دانند، چون قلب و دل‌هایشان مشغول است، لاهیة قلوبهم؛ فکر و قلب درگیر دنیاست، سرگرم است. بنابر این از پذیرش خوبی‌ها و ارزش‌ها دور می‌شوند چون لذتی دیگر وجودشان را گرفته و در آن رشد و شاخه کرده است.

نتیجه اینکه وقتی دل پاک شد، خدا به وعده وفا می‌کند و نجات می‌دهد انسان‌هایی را که در این مسیر ثابت قدم ماندند. و از صدیقین هم می‌پرسند چقدر ثابت قدم بودند در این مسیر. وقتی دنیا از چشم انسان دانا و هوشیار افتاد و آن را جهانی زودگذر پذیرفت و در عوض، هر چه نزد خداست را پایدار دانست، دنیا در نظرش کم ارزش‌تر می‌شود. همان‌گونه که حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند دنیا از آب بینی بزرگ است و کم ارزش‌تر است. او که حتی حاضر نیست پوست جویی را از دهان مور یا ملخی به ستم برگیرد. دنیا اگر بی ارزش شود و خدا بزرگ شود و در کنار او باشد، انسان از خود مراقبت می‌کند. در برابر همه فرصت-طلبی‌ها در دنیا می‌ایستد و سازش نمی‌کند و این همان مکتب حسین ابن علی (ع) است و راه خداست.